

منیعه مانند حکومت و ایالت صفحات پروچرد و لرستان و انتظام مهم بلوکات
خمسه و زنجان گردید تا متدرجاً به حکومت خراسان رسید، چنانکه در مقام خود
مرفوم خواهد افتاد.

ذکر منازعات و محاربات سپاه شاهنشاه جم جاه با متجند هرات و رفتن عزیزخان مگری سرهنگ به شهر و باز آمدن و اعاده اراده محاربات

مخفی نماند که در این عرض مدت که سپاه حضرت شاهنشاه جم جاه به محاصره شهر هرات می پرداختند، غالب اوقات از طرفین نایره اقتتال بر کره اثیر اشتعال داشت و نقد جان در رسته صرافان اجل به بهای پشیزی نمی ارزید، گاهگاه از جانب یار محمدخان در معامله مصالحه سخنی خدیعت آمیز در میان می آمد و صورت صدقی نمی گرفت، در این ایام نیز برفراز برج برآمده به سنگرها آواز داد که لمحهای دست از جنگ و افکندن توپ و تفنگ بدارید که ما طالب امان و مطیع شاهنشاه زمانیم. چاکران دربار این سخن را به عرض شهریاری رسانیدند، و مقرر شد که افواج دریا امواج روزی چند دست از جنگ کشیده دارند شاید به نحوی بگذرد که خون مسلمانان زیاده ریخته نگردد.

حسب الامر شاهنشاه با فرهنگ مقرب الحضرت عزیزخان سرهنگ به جهت قرار و مدار امر مصالحه به شهر هرات رفته، روزی دو توقف کرد و باز آمد، معلوم شد که استدعای کامران و یار محمدخان و خوانین افغان آن است که به ارسال مبلغی تنخواه نقد و بسته ای چند بافته کشمیری راه آن سیل خطرناک را از مسیل هلاک بازگردانیدن خواهند.

پادشاه ثابت عزم جواب عریضه کامران را به نعره توپ رزم پاسخی دندان شکن فرمود، و امیر بهادر جنگ یورشی به شهر برده در شب هجدهم رمضان هفت ساعت گذشته با دو فوج شقاقی که مخالفت با افواج عراقی داشتند قریب سه

ساعت یورش به برج خاکستری برده از طرفین منازعه و مدافعه گرم شد، در این اثنا بهادر جنگ نیز زخمی برداشته کاری از پیش نبرده پای واپس نهاد.

مع هذا دلجوئی او را از حضرت سلطان شمشیری مرصع بدو داده شد و مراحم خسروی زخم او را به منزله مراهم التیام داده، شبها افاغنه از شهر بیرون آمده در ظلمت لیل از بریق صوارم و شعاع بنادق شب تار را روز روشن می کردند، و از خون یکدیگر سنگ و خار را گوهر بدخشی می ساختند و چون غلبه می دیدند به قلعه می ناختند، و روزها محمدخان سردار و نصرالله خان قاجار کشیکچی باشی با سواران و غلامان به دلالت شمس الدین خان افغان به قرا و بلوکات رفته به حمل و نقل ماکولات و آزوق منت بر حافظان بنه و آغروق می نهادند، و غالباً دلیران افاغنه بیرون آمده با ایشان داد مضاف می دادند و رو به شهر می نهادند.

در اوایل ذی قعدة علما بر منابر بر آمده، سلسله علیه قاجار را با کمال ایمان کافر و نامسلمان خواندند و امر به جهاد کردند و پانزده هزار (۱۵۰۰۰) کس به موافقت علما و قضات با دیده های تر از دروازه خوش بیرون آمدند و از اردوی محمدخان امیر تومان ایروانی، علی نقی خان سرکرده سواره افشار و علی محمدخان ولد صفی خان گُردبچه به قراولی مشغول بودند، علی الغفله در برزنی تنگ از کوچه باغات هرات با آن گروه دچار خوردند، با وجود قلت از آن کثرت اندیشه نکرده به محاربه و مضاربه به سبقت جستند.

علی نقی خان و علی محمد خان دلاوری و بهادری تمام به ظهور آوردند. در این حال علی محمدخان گُردبچه هدف تیر تفنگ یکی از افاغنه شد، و آن شیر عرین از خانه زین به زمین افتاد و قاتل خواست که سر او را جدا کرده مایه سروری خود سازد، علی نقی خان افشار به حکم جلادت و رشادت روان داشت که سر چنان سر کرده ای دلیر به دست اعدا افتد و مانند شیر بر آنها حمله کرد، پنج تن را طعمه شمشیر ساخته، نعلش آن دلیر گُردبچه را در پیش کوه زین گرفته با آنکه دستش زخمی داشت او را از دست نگذاشت و عزیمت مراجعت را تصمیم داد.

و محمد خان امیر تومان به ناگاه از این ملحمه آگاه گشته با پنج هزار (۵۰۰۰) روی به سوی این کارزار کرده، شهنشاه جم جاه نیز نواب امیرزاده آزاده حمزه میرزا را با پنج عراده توپ و دو هزار (۲۰۰۰) کس به معاونت آنها مأمور فرمود، و تنور

محاربه تافته و رشته مضاربه بافته شد، مغلوبه‌ای عظیم روی داد چنانکه کار از محابا و مدارا در گذشت، و دو لشکر دست و گریبان شدند و به خنجر یکدیگر بریدن گرفتند و به مشت و طپانچه بر روی یکدیگر همی زدند.

عاقبت [۳۸] نسیم اقبال در تنسم آمد و غنچه آمل در تبسم و صبای فتوح بر پرچم رایتِ ظفر آیت وزیدن گرفت و افاغنه را با دیده تر و لب خشک منهزم و با حالی ناخوش تا دروازه خوش بتاختند، مظفر و منصور به حضور دارای دهر آمدند، اسیر کثیر و رؤس مفرط در بیرون سراپرده و خرگاه شاهنشاه سکندر جاه به خاک راه فرو افکندند و مورد الطاف و التفات پادشاهانه شدند. و نعلش علی محمدخان را به مشهد مقدس تحویل دادند و منصب او را به فرزند ارجمندش محمد صالح خان تقریر فرمودند.

امرای افاغنه باز از در مداهنه درآمده از استیمان سخن گفتند، و بهادر جنگ شقاقی را شفیع خواستند، یاور فوج شقاقی به درون شهر هرات رفته از قبیل سخنان سابق به متوسط لاحق بیان کردند و فایدتی نداد و بخش علی خان برادر فضلعلی خان قراباغی که یوزباشی غلامان خاصه بود با یکصد (۱۰۰) غلام جرار مأمور شد که به حدود تربت جام و اراضی ارض اقدس رفته که حاملین سیورسات و آزوق را مرفه الحال به اردوی کیوان پوی پادشاه بی همال اتصال دهد، و در خلال این حال یارخان فرستاده آصف‌الدوله وارد و از فتوحات شهر میمنه و خدمات آصف‌الدوله، پادشاه سلیمان جاه را مژده داد.

نظم

چون از جناب آصف پیک بشارت آمد از حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد
و خود در روز فیروز به حضور جمشید عهد رسید او و همراهانش هر یک
درخور خدمات و به اندازه درجات تفقد و تفضل دیدند.

ذکر مراجعت قنبر علی خان از قندهار و
 آمدن فرستادگان رنجید سنکه والی کشمیر و پنجاب و
 نامه امیر دوست محمد خان والی کابل و
 سفرای بخارا و خوارزم و سیستان به حضور
 اعلیحضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار و
 رسانیدن عرایض و هدایا

سابقاً به مأموریت قنبر علی خان به قندهار و بردن شمشیر مرصع و خلعت فاخره به جهت سردار کهن دل خان اشارتی رفته، بعد از ورود به مقصد و لوازم استقبال و تکریمات سردار مذکور خلعت شاهنشاه منصور را زیب پیکر و زیور کمر کرده، پس از چندی فرستاده شهریار ایران را با عریضه و پیشکش و هدایا و دو پیل کوه پیکر توانا بازگردانیده و معروض داشت که: اگر مقرر شود سپاه قندهار به رکاب نصرت مدار مصممند. از جانب شاهنشاه یرلیغ بلیغ صدور یافت که ما را حاجتی به سپاه قندهار نیست، شما لشکر خود را برداشته به جانب فراه و اسفزار و غور که در تصرف نواب جلال الدین میرزا پسر شاهزاده کامران میرزاست توجه نمائید.

و همچنین از جانب امیر دوست محمد خان سردار کابل و رنجید سنکه پادشاه کشمیر و پنجاب و امیر بخارا و خان خوارزم و والی سیستان پیاپی تحف و هدایا و عرایض و رسایل و رسل متواتر و متوالی بود، و از تمامت ممالک و ولایت ایران از نقد و جنس و قورخانه و مأکول و ملبوس متعاقب و مترادف یکدیگر به اردوی اعلی می رسید، و در خارج هرات رسته بازار و دکانین و مسجد و حمام و عمارات عالیه ساخته بودند، در معنی شهری در برابر شهری عمارت یافته بود، و به حکم پادشاهی، حاتم خان شهاب الملک دکه باروت سازی و اسباب توپ ریزی بر پا کرده هر دو را به انجام رسانیدند و از سنگ گلوله به جهت توپها تراشیدند و به کار بردند و فشنگ جنگی ساختند و انداختند.

[اشتداد محاصره هرات]

هم در این ایام فرخ خان پیشخدمت خاصه و صندوقدار جنسی با قطار قطار از

هرگونه حمل و بار به اتفاق بخشعلی خان قراباغی یوزباشی غلامان خاصه به اردوی اعلی رسید، و در این وقت مقرر شد که در امر محاصره مسارعه نمایند و چهار جانب حصار هرات سنگر بسته راه خروج و دخول مسدود کنند، بهادر جنگ شقاقی با افواج خود از طرف ارک هرات مشهور به تل بنگی سنگر برده میانه دروازه قوطی چای و دروازه ملک را گرفته به حفظ هر دو پرداخت.

ولی خان تنکابنی سرتیپ افواج خمسه و قزوین و هزار (۱۰۰۰) نفر از افواج تنکابنی و کجوری و کلارستاقی و یک فوج سمنانی و دامغانی و سیصد (۳۰۰) نفر از فوج خاصه در دو طرف برج خاکستر سنگر بردند و صمصام خان روسی نیز با فوج بهادران از میانه دروازه عراق و برج خاکستر به حفر سنگر پرداخت، و حسام‌الملک کلبعلی خان افشار با فوج کنگاور و کلیائی و فوج خدابنده‌لو از سمت برج فیلخانه به خدنگ دیده مور و مار می‌دوختند و اسکندر خان قاجار بن فتحعلی خان دولو با افواج قراچه داغی و فوج قرائی و فوج مراغه و فوج گروس میانه دروازه خوش و برج شاه کرم را فرو کوفتند، و نبی خان فراگوزلو سرتیپ افواج همدانی در زیر برج خواجه عبدالعصری شب و روز به حفر سنگری و جنگ لشکر مشغول بود و محمدخان سردار ایروانی با افواج عراق برابر دروازه قندهار به جنگ و کارزار می‌پرداخت.

علی‌الجمله تمام سپاه از پیاده و سواره به زحمت و مشقت کارزار گرفتار بودند و آسودگی نداشتند، و غالب اوقات از طرفین جنگ در پیوسته بود و قابض ارواح به قبض جانها مترصد نشسته، گه‌گاه افغانه هرات دلیری کرده از دروازه شهر حمله‌ور گشته با سربازان افواج جنگی صعب‌کردندی و ایشان را باز پس نشانیدی و گاه چنان افتادی که به صحرا آمده با سپاه نصرت همراه آویخته و آخر الامر به جانب شهر گریخته جان دادن را ننگ و عار ندانستی، و از پیش شمشیر برنده فرار نتوانستی.

فی‌الواقع مردمان دلیر بی‌بروای سخت‌سر بودند که با این همه طول مدت و عرض عدت از محاربت دلتنگ و ملول نمی‌گشتند. ایام دی در رسید و امر معاش بر محصوران شهر تنگ شد و به ستوه آمدند و از شهر و بلوکات و قرا چندین هزار کس ناچار روی به اردوی اعلی نهادند [۳۹]، و از غایت رعایت پادشاه مکرم پناه به

سرداران مقسوم و مشمول نعم گوناگون از ملبوس و مطعوم گردیدند. جناب آصف‌الدوله به پای حصار هرات رفته یار محمدخان را بخواست و نصایح کرد و سود نداد.

آمدن قندهاریان به کمک هراتیان و قتل عام آنان

چون به اشارت شاهنشاهی کهن دل خان پسر خود سردار محمد عمرخان را با سپاهی آراسته از قندهار به دفع جلال‌الدین میرزا حاکم فراه و اسفزار فرستاده بود، علمای اهل سنت و جماعت از اطاعت کهن دل خان با پادشاه ایران متغیر شده بر رؤس منابر با اصاغر و اکابر از حمیت مذهب سخنان گفتند، ششصد (۶۰۰) تن از عوام قندهار به جهت اکتساب ثواب عزم جهاد با غازیان نصرت نهاد اردو کردند و به محض اطلاع شیران شجاع حبیب‌الله خان امیر توپخانه بادو عراده توپ و سیصد (۳۰۰) سرباز و یکصد (۱۰۰) سوار مرد انداز آن خون گرفته گان مجاهد را در سه فرسنگی اردو استقبال کرد، آنان به قلعه کهنه متحصن شدند، غازیان به تسخیر قلعه پرداختند و به ضرب توپ قلعه را دشت ساختند پانصد و نود و نه (۵۹۹) نفر را سر بردند و یکی را به حضور اعلی آوردند.

پس از تحقیقات از قندهار او را رخصت دادند که سرگذشت مجاهدین را به علمای قندهار شرح دهد، و بر حسب امر اعلی از آن سرهای بی مغز در خارج اردو مناره‌ها برپا کردند تا مایه عبرت اولوالابصار گردد.

انفاق و شقاق شقایان

و از اتفاقات اینکه چون شقایان از اهل نفاق و شقاق و با یکدیگر به مخالفت رفتار می نمودند با افاغنه مداهنه ورزیده اظهار دوستی کردند و آمد و شد گرفتند و دشمنی از میان برداشتند و شبها بزم آراستند و رزم گذاشتند. لهذا شبی افاغنه بی خبر در حالت سکر و نوم بر سر آن قوم ریختند، یکصد و پنجاه (۱۵۰) نفر از آن

طایفه بکشتند و یک توپ دوازده پوند را به شهر بردند، و از این واقعه حضرت شاهنشاهی را بر امیر بهادر جنگ اعتمادی نماند و از نظر انور بیفتاد. میرزا علی نقی - منشی اسرار خاصه که از اهالی فراهان بود متصدی خیانت بزرگ شده به افشای اسرار پرداخته به امر قهرمان ایران او را بکشتند.

[جلال‌الدین میرزا در

اردوی شاهنشاهی]

و جلال‌الدین میرزا حاکم غور و فراه تاب مقابله با محمد عمرخان نداشته اسفزار و فراه به تصرف سردار افغان در آمد، لهذا او ناچار شده با اسمعیل خان کلانتر روی امید به دولت جاوید آیت آورد.

چون به حوالی اردو رسید نواب شاهزاده معظم محمد رضا میرزا عم شاهنشاه جم‌جاه به استمالت شاهزاده جلال‌الدین مامور شده او را در اردو فرود آورد و به مهمانداری او تلافی کرده، سردار محمد عمرخان نیز با سپاه خود به حضور اقدس شرفیاب گردید، شاهزاده کامران با یار محمد خان پرخاش کرده عریضه به حضرت اعلی نگاشت و در اول عریضه این بیت مسطور داشت:

نظم

ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار
و ضمناً مستدعی شد که یکی از اکابر اردو را روانه شهر هرات فرمایند تا
گفتگوئی و قراری در میان آید، چون حاجی عبدالمحمد محلاتی مردی درویش
سیرت و در خدمت جناب حاجی مرتبه مصاحبت و محرمیت داشت به شهر
هرات رفته مکالمه کردند و کامران میرزا عزم حضور اعلی کرده مستعد آمدن به
اردوی معلی گردید و از خارج شهر ارباب غرض او را منع از آمدن و امر به
خودداری کردند!

۱. لسان‌الملک سپهر گوید: مکنیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس چون این بدانت در نهانی یک تن از مردمان خود را به شهر فرستاده، پیام کرد که هرگز از شهر بیرون مشو و روزی چند استوار باش که من این کار به کام تو خواهم کرد. و از این سوی به حضرت شهریار غازی ←

ذکر یورش سلطانی به تسخیر هرات و جنگ عظیم و تفصیل خدمات و جان فشانی چاکران دولت ابد مدت قویم

چون بر رأی ممالک پیرای خسروی روشن شد که گوش کامران از سخنان ارباب اغراض آکنده است و از مواعظ و نصایح در دل او اثری مترتب نخواهد بود؛ بر رخس جهان پیمان برآمده بر فراز تلی که در حوالی شهر است قرار گرفته، حکم یورش در داد، به یک بار شیبور جنگ نواخته شد و کار رزم ساخته، افواج دریا امواج چون عمان به تموج درآمدند، و فشنگهای جنگی مانند صاعقه بر در و دیوار بروج رخنه افکننده به هوا عروج گرفت، از بالای باستیانها عقاب فشنگ پرواز کرد و از سنگرها و مارپیچها سربازان مار سیرت به حرکت در آمدند، از بانگ کوس و طبل در طاس افلاک طنین افتاد و از نعرهٔ توپ و خمپاره کوه و دشت حالت زیبق گرفت، و مقرر شد که سرتیپان و سرهنگان هر یک به یورش تقدیم جویند.

و از جانب برج خاکستری صمصام خان روسی و مصطفی قلی خان روسی و مصطفی قلی خان سمنانی و ولی خان تنکابنی بالاتفاق حرکت نمایند، ولی خان که مردی دلیر رزمجوی راستگوی بود به نحو مقرر با افواج خویش روی به سوی شهر نهاده قریب سه هزار (۳۰۰۰) گام در سنگر بی استحکام طی مسافت گزید، و خان روسی و خان سمنانی از بددلی و نادانی در اول سنگر درنگ کردند و پای فرا پیش نهادند و شرط موافقت را به مخالفت تبدیل نمودند. ولی خان را روی مراجعت نبود و کام و ناکام با افواج خود گام می زد و از غایت غیرت مانند شیران غیور و پلنگان جسور خشمگین همی رفت و سربازان را دل همی داد تا بر لب خندق در رسید، صفوف افاغنه را شکافته از خندق و خاکریز گذشته به شیر حاجی شتافته

→ آمد و تحیت بگفت و عرض کرد که: فتح افغانستان به دست شما سبب آشفتنگی هندوستان است، نظر به اتحاد دولتین ایران و انگلیس صواب آن است که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دارالخلافت سپارید. شاهنشاه غازی در خشم شد و او را بانگ زد که تو سفیری ناآزموده بوده‌ای و صلاح دین و دولت ندانسته‌ای و از پیش برانند. اما از آن سوی کامران میرزا به گفتار مکتیل و اغوای یارمحمدخان از پیمان پشیمان شد و حاجی عبدالمحمد بی نیل مرام مراجعت کرد. (ناسخ‌التواریخ، ۲/۷۰۸).

رایت ظفر آیت را بر شیر حاجی سیوم نصب کرده، صد (۱۰۰) نفر سرباز به نگرهبانی رایت مقرر داشته عزیمت کرد که بازگردد، و فوجی دیگر از سربازان را به معاونت و امداد آن یکصد (۱۰۰) نفر برده کار مستحکم کند.

بعد از عبور از خندق گلوله توپی به خطا از اردوی پادشاهی بر سر و گردن آن دلیر سرفراز آمده سر به باد داد و برسکی صاحب^۱ نیز هدف گلوله شده هلاک شد، سرخوش خان قزوینی حکم به سرباز داده که جسد ولی خان را بیرون آورند که تن چنان سرداری دلیر پی سپر برنا و پیر نگردد، سربازان از بیم مسامحه کردند، خود سرخوش خان سرهنگ از میان سنگر قامت راست کرد که سربازان را تنبیه نماید، ناگاه گلوله تفنگ بر پهلوی راستش آمده [۴۰] کارگر شد، او را نیم جان از سنگر بیرون آوردند.

و از جانب شهر گلوله مانند باران متواتر و متقاطر بود، افواج خمسه و قزوینی و تنکابنی بی سرتیپ و سرهنگ ماندند ناچار بازگشتند و از طرفی دیگر کلبعلی خان حسام‌الملک به طرف برج فیلخانه یورش برده سه شیر حاجی را متصرف شده و جمعی از همراهان وی نیز هدف تیر قضا شدند. سربازان وی از شعله نیران جنگ و دود توپ و تفنگ متوحش و از واقعه برج خاکستر متدهش گردیده راجع شدند، حاجی خان قراباغی نیز کاری نساخته بازگشت.

اسکندر خان قاجار از طرف دروازه خوش و برج شاه کرم یورش برده دو فوج قراجه داغی از خندق و خاکریز گذشته در شیر حاجی سیوم قدم نهاده و نظر به اشتداد حرارت شمس از جعفرقلی خان سرتیپ و شیرخان سرهنگ مشگی آب

۱. Isidore Borvuský، ایدودور بروسکی یا پروسکی افسر نظامی لهستانی الاصل، متولد شهر Wilna مردی سیاست و توطئه‌گر و صحنه‌ساز، در موقع حمله روسها به لهستان همراه پادشاه لهستان به لندن رفت و از لندن برای خدمت به آفریقای جنوبی و پس از آن از هند سر در آورد. از هندوستان عازم ایران شد تا زیر نظر ولیعهد ایران عباس میرزا نایب‌السلطنه، سازمان نظامی ایران را سر و سامانی دهد. به زودی مورد توجه نایب‌السلطنه و شاه ایران قرار گرفت و خیلی خوب توانست اطمینان ایشان و دیگر رجال بلند مرتبه ایرانی را به خود جلب کند. در جنگ هرات گلوله به شکمش اصابت کرده، در گذشت. در ایام محاصره هرات با همتای دیگرش سیمون که در گذشته میانه چندانی نداشت انس و الفتی پیدا کرد تا جایی که به هنگام مرگ سیمون را وصی خود کرده و زن و فرزند خود را بدو سپرد.

خواستند تا بر بروج عروج نمایند. شیرخان سرهنگ در طلب آب از شیر حاجی به زیر آمده ناگاه گلوله تفنگ آتشبار در خرمن عمرش آتشی بارید که به هیچ آبی خاموشی نداشت، سربازان لختی درنگ کرده، چون از شیرخان و آب اثری و خبری نرسید از کثرت عطش بی تاب شده متفرق گردیدند.

و در این هنگامه مصاف جعفرقلی خان قراچه داغی سرتیپ نیز زخمی برداشته مراجعت کرد، افاغنه از برج فرود آمده سر شیرخان را بریده بر فراز بردند، و سربازان نعش او را بیرون آوردند و به علت این شکست قراچه داغی، سایر ابواب جمعی اسکندر خان سردار نیز که از طرفین آن برج رفته بودند باز آمدند.

نبی خان سرتیپ قراگوزلو و محبعلی خان سرتیپ ماکوئی و محمدعلی خان ماکوئی و افواج ایشان هم در آغاز فشنگ اندازی از طرف برج خواجه عبدالمصری روی به جنگ نهادند، و در میان خندق با افاغنه دست به شمشیر به جنگ پرداختند، و زخم شمشیری بر دست محبعلی خان سرتیپ رسید و عساکر بر افاغنه غلبه کردند و ایشان بگریختند، اما محبعلی خان از شدت وجع دست قوت رفتن در خود ندیده باز گردید و همراهان وی نیز مراجعت نمودند، اما نبی خان قراگوزلو مانند شیر خشمناک از خندق و خاکریز گذشته در زیر شیر حاجی سیوم بر آمده، چون نردبان کوتاهی گردد و سُلّم را با یکدیگر محکم بستند با دویست (۲۰۰) نفر سرباز قراگوزلوی همدانی از شیر حاجی گذشته و برج خواجه عبدل مصری را به تحت تصرف درآورد، کوس نصرت فرو کوفت.

نواب مستطاب امیرزاده حمزه میرزا با ابواب جمعی خود قصد عروج بر بروج و تسخیر شهر کرده قدم جسارت و بسالت بر فراز نهاده قلعه گیان بیاریدن سنگ سر آن جوان دلیر را شکافتند، و در خاکریز مدهوش افتاده، اسکندر خان سردار قاجار بر سر امیرزاده جلادت شعار رسیده خدمتش را به سنگر خود برده، ببستن زخم و معالجه جراحت پرداختند، پس از روزی چند بهبودی یافت.

و نبی خان قراگوزلو تا دو ساعت به غروب مانده آن برج را در تصرف داشت، افاغنه به اتفاق بر سر او تاخته به ضرب گلوله تفنگ آن نهنگ لجه جنگ را شهید کردند، سربازان نعش او را برداشته مراجعت نمودند، محمد خان سردار ایروانی نیز از سمت دروازه قندهار پورش برده تا شیر حاجی سیوم رفته، دو تن از سران سپاه

عراق و جمعی از سربازان او مقتول شدند، او نیز راه مراجعت در گرفت و آفتاب قریب به غروب شد.

دیگر روز به حکم شاهنشاه ایران جناب جلالت نصاب میرزا آقا خان وزیر لشکر نظام و غیر نظام ایران و حسنعلی خان خوئی آجودان باشی افواج به تحقیق مقتولین عساکر پرداختند، محقق گردید که هفتصد (۷۰۰) کس سعادت شهادت یافته‌اند و پانصد (۵۰۰) کس زخم‌دار شده‌اند، و از خارج معلوم گشت که یکهزار و چهارصد و پنجاه (۱۴۵۰) نفر از افغانه به قتل آمده‌اند.

اعلیحضرت شاهنشاهی همه را به انعام و اکرام و تحسین و احسان خوشدل ساخته نعش کشتگان را به مشهد مقدس رضوی بردند، و مناصب هر یک را به متعلقین او تفویض فرمودند. یک فوج نبی خان را به محمود خان و دیگری را به مهدی قلی خان قراگوزلو، و فوج ولی خان را به حبیب‌الله خان پسرش و سرهنگی فوج قراچه داغی را به علی خان برادر شیرخان مرحمت فرمود، و فوج قزوین را به فضلعلی خان ولد سرخوش خان دادند و محبعلی خان ماکوئی امیر پنجه شده و به سرداری دو فوج شقاقی اختصاص یافت، و حاجی خان بهادر جنگ به واسطه کثرت نفاق و عدم وفاق مورد سیاست و قتل بود به روضه مطهره رضویه پناه برده ساکن شد. و مصطفی قلی خان نیز خفت و خواری تمام یافت و به ملاحظه سابقه خدمت آخرالمرستگار شد. دو فوج سمنانی و دامغانی به سید حسن خان فیروز-کوهی و رضاقلی خان ابن پیر قلی خان قاجار شامبیاتی مفوض گشت، و محمدخان سردار ایروانی مریض و فوت شد، و محمدحسن خان فرزندش به منصب و لقب پدر منصوب گردید.

و شاهنشاه ایران همت بر تجدید یورش و تسخیر هرات گماشته مستعد جنگی بزرگ و رزمی سخت گردید و یار محمدخان متوسل به کارگزاران دربار شهریاری شد و جناب وزیر مختار انگلیس به مظاهر و پنهان از او رعایت و بدو حمایت کردن پیشه ساخت.

ذکر واقعات خارجه و حادثات داخله و اسباب مراجعت پادشاه فلک جاه از بلاد شرقی به دارالملک

بعد از یورش بزرگ، بزرگان شهر هرات مضطرب و پریشان دل شدند و عزم جزم کردند که بعضی بروج را عمداً به تصرف عساکر منصوره دهند و به تقویم خدمتی بر اولیای دولت ابد مدت منتی نهند، چه که از تسخیر هرات چیزی باقی نمانده بود. جدار حصار و بروج ویران گردیده و متوطنین شهر به جان رسیده، منتظر اجل بودند. جناب وزیر مختار دولت [۴۱] انگلیس، کامران را به صبوری دل همی داد و به ارسال زر نقد و اجناس مأكولات تقویت همی کرد، و کس به شهر فرستاده در محاربات شهریان را حمایت همی نمودند و به قول و زبان آنان را حمیت همی فزود، و چاپار و نامه او متواتر به امنای دولت انگلیس همی رفت و وزاری دولت بهیه پادشاه تازه علیا حضرت و یک توره [= ویکتوریا] بدو نامه و پیام همی کردند.

وفات ویلیام چهارم و پادشاهی ملکه ویکتوریا

مجملی از جمله واقعات خارجه این سال آنکه در بیست و هشتم ربیع الاولی در ماه جون [= ژوئن] مطابق سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت مسیحی (۱۸۳۷ م / ۱۲۵۳ هـ) ولیم [= ویلیام] چهارم سیمین فرزند ارجمند جناب جارج [= جرج] سیم که پادشاه ذیجاء دولت بهیه انگلستان بود رحلت یافت و به عالم دیگر شتافت. مدت ملکش هفت سال و زمان عمرش هفتاد و یک (۷۱) سال و ده (۱۰) ماه بود. و در روز هجدهم از ماه قویس ارکان دولت انگلستان او را دفن نمودند.

چون جارج سیم ولد اکبر خود را ولیعهد کرده بود و پس از پدر سلطنت نمود از او به جز دختری که در حیات پدر ممت یافته بود اولادی نشد، و پسر دویم جارج نیز امیر نظام بود و قبل از برادر درگذشت، پسر سیم جارج که ولیم چهارم بود در چهارده سالگی نایب دویم جهازات جنگی و امارت بحر داشت، پس از فوت برادر

به هفت سال بیشتر صاحب تاج و افسر پادشاهی شده، ولی اولادی از او نمانده بود و دو دختر داشت که مرده بودند، لهذا دختر برادر کهنترش که فوت شده بود و نام شریفش ویک طوره = ویکتوریا بود و منصب ولایت عهد سلطنت انگلستان داشت ارکان دولت بهیه انگلیسیه اجتماع کرده او را بر تخت سلطنت جلوس دادند و استقلال یافت.

و چون خبر فوت اعلیحضرت ولیم چهارم پادشاه ذیجاء انگلستان و جلوس اعلیحضرت ویک طوره در دارالخلافة طهران صینت عن‌الحدثان انتشار و اشتهاار یافت، نواب امیرزاده فرهاد میرزای نایب‌الایاله، جناب وزیر دول خارجه حاجی میرزا مسعود را با حاتم خان خوئی بر سبیل تعزیت و تهنیت به جانب جناب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس سرجان مکنیل صاحب فرستاده شرایط و داد و اتحاد مرعی داشتند.

و بعد از وصول خبر فتح غوریان جناب وزیر مذکور روانه صوب هرات شد و پس از او جناب غراف سمینوویچ صاحب وزیر مختار و ایلچی کبیر دولت بهیه روسیه نیز راه اردوی بزرگ در پیش گرفته، در شهر محرم‌الحرام وصول یافتند و در حضرت پادشاه فلک‌جاه قطب‌السلاطین محمد شاه به نهایت عزت و منزلت می‌زیستند.

اقهر مکنیل سرجان سفیر انگلستان و ترک ایران و اعلان جنگ

و چون از تسخیر شهر هرات چیزی باقی نمانده بود، مفسدان خارج و داخل تدبیری اندیشیده، گوشزد جناب سرجان مکنیل نمودند که اگر هرات مسخر و مفتوح شود، همانا که به واسطه رابطه و اتحاد دولتین بهتین ایران و روسیه سپاه نظام روسیه را معبری به جهت عبور به بلاد افغانستان و طخارستان حاصل آید، و بالمآل شاید مصلحت دولت بهیه انگلیس نباشد. این سخن را در خاطر جناب وزیر مختار وقعی حاصل شد و در مقام منع تسخیر شهر برآمد، چندانکه امنای دولت ابد مدت در مقام رفع این اندیشه برآمدند، قوت خیال فزون گرفت، چه که حکمای

محقق گفته‌اند:

نظم

هر درونی که خیال اندیش شد چون دلیل آری خیالش بیش شد
 تا کار به جایی رسید که جناب وزیر مذکور به امنای دولت ابد مدت تصریح کرد که:
 اگر از محاصره و تسخیر هرات در نگذرد و از در این شهر سپاه را بر نخیزانید در
 دوستی و معاهده و مصالحه و معافده دولتم علین ایران و انگلیس نقص و نقضی
 خطیر روی خواهد داد.

چندانکه امنای دولت ابد مدت خواستند که جناب سر جان مکنیل وزیر مختار
 دولت انگلیس را ساکن و ساکت و رفع شبهه او نمایند فایده‌ای نبخشود و اورنجیده
 از اردوی بزرگ شاهنشاهی عزیمت معاودت و مراجعت به دولت بهیه کرد و اخبار
 نامه جنگ نوشته ارسال داشت، و معلمین انگلیس را که مأمور به توقف ایران بودند
 به طرف بغداد و ارزنة الروم روانه ساخت، و مکتوبی به جناب سیادت مآت
 فخرالعلماء الاعلام حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر گیلانی ساکن اصفهان
 نگاشته از زنجان بدو فرستاد.

[جهازات انگلیسی در خلیج فارس]

و از جانب نواب امیرزاده آزاده فریدون میرزا فرمانفرمای فارس عریضه و چاپار
 رسیده که سفاین و جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس به فرضه عمان در آمده
 جزیره خارک را که ضمیمه جزایر متعلقه به فارس است به تصرف گرفته و با
 احتشادی تمام در آن نشسته‌اند؛ و همچنان از جانب بندرعباسی و کرمان این گونه
 اخبار به تواتر معروض افتاد. شاهنشاه ذیجاه از نقض عهد آن دولت قوی صولت
 متغیر شده مدافعه با مأمورین آن دولت ذیشوکت را از تسخیر هرات اولی شمرده،
 عزیمت رجوع به دارالملک فرموده.

مقارن این حال در شب شانزدهم جمادی الاخر از طرف برج عبدال مصری
 افاغنه هرات فوج همدانی را راه داده متصرف شدند، حضرت شاهنشاهی پس از
 آگاهی حکم فرمود که فوج از بروج فرود آمده متعرض شهر نگردند، ایشان نیز چنین

کردند.

الحاصل چون امنای دولت ابد مدّت تسخیر هرات و منافع آن را با دوستی و موالات و اتحاد یک جهتی دولت بهیه انگلیس که سالهای فراوان اتحاد بی پایان به دولت علیه ایران داشتند بسنجیدند، و شرط انصاف رعایت کردند، رجحان مودت دولّتين علیّتين را بر تشخیص منفعت تسخیر هرات مقابله کوه و کاه و مطابقه دریا و قطره شناختند، کیفیت حال را در حضرت شاهنشاه بی همال معروض داشتند. این تصور خام و اندیشه ناتمام که وزیر مختار دولت بهیه را افتاده بود در نظر کیمیا اثر پادشاه جم جاه سخت غریب افتاد، پاسخ داد که:

اگر چه هرات و بلخ [۴۲] و مرو و سرخس ضمیمه بلاد جدیده و قدیمه ایران و در حکم پادشاهان این دولت بوده و مدخلیتی به افغانستان ندارد، در عهد نامه دولّتين علیّتين مقرر است که اگر شاهنشاه ذیجاه ایران عزیمت جنگ با حکام افغانستان نماید، کارگزاران دولت بهیه انگلیس را در آن امر دخالتی نخواهد بود.

مع هذا شهر هرات که در دولت سلاطین صفویه در تصرف حکام و امرای آن سلسله بوده و نادرشاه افشار نیز تصرف نموده و نواب شاهزاده شجاع السلطنه در آن سکه به نام خاقان صاحبقران قاجار زده و حضرت ولیعهد مغفور به تسخیر آن عزیمت فرموده و ما خود مدتی آن را به محاصره در میان داشتیم، و پس از واقعه ناگزیر ولیعهد نورالله مرقدّه بازگشتیم و مالیات و خراج و شال و پیشکش آن را میرزا موسی نایب رشتی از قفای اردوی ما به ارض اقدس آورده، اکنون سبب ممانعت دولت بهیه انگلیس از تصرف و تسخیر آن چیست و چرا باعث نقض عهد دولّتين خواهد بود؟ ولی ما از تسخیر این شهر می گذریم و از دوستی ایشان نمی گذریم.

در ذکر مراجعت
حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار ثانی
از یورش و انتظام بلاد خراسان و هرات
به دارالملک طهران

چون رأی مبارک پادشاه سکندر جاه سمی رسول و سایه آله به حکم صلاح دولت و تشفع دولتخواهان حضرت به مراجعت دارالملک تصمیم یافت، در نوزدهم شهر جمادی الثانی یکهزار و دویست و پنجاه و چهار (۱۲۵۴ هـ / سپتامبر ۱۸۳۸ م) اردوی بزرگ خاصه را از ظاهر هرات به کوچ امر فرمود و در منزل موسوم به سحر خیزان، شیر محمد خان برادر یارمحمد خان وزیر هرات را که تا آن غایت در اردو متوقف بود با جلال الدین میرزا پسر شاهزاده کامران رخصت معاودت داده، قریب سی هزار (۳۰۰۰۰) کس از هراتی و اهالی توابع هرات که در اردو بودند، مقرر شد که در بلاد خراسان و عراق سکنی دهند و محمد عمرخان افغان و شمس الدین خان در رکاب سعادت مآب بودند.

و در غوریان امیر اسدالله خان وکیل قاین را به ولایت خود مأمور و محمد علی خان پسر آصف الدوله و جعفرقلی خان بزنجردی شادلو را با شش هزار (۶۰۰۰) کس به محارست غوریان بگذاشته، و در روز شنبه هشتم شهر رجب وارد مشهد مقدس رضوی گردید. و روز ورود حضرت شاهنشاه اسلام از دروازه پائین خیابان پیاده شده، با ادبی تمام و حضوری کامل زمین بوسی نموده، به زیارت سعادت یافته، در هنگام طواف مطاف این بیت بر زبان ارادت ترجمان جریان یافت که:

بیت

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است
خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

و در آن روضه متبرکه ده (۱۰) روز به زیارت به سر رفت، و برای ترویج ارواح نایب السلاطنه مبرور و فتحعلی خان قاجار شهید به خیرات و مبرات و صدقات توجه فرمود، و جناب آصف الدوله را به ولایت خراسان مخصوص و به خدمات سرکار فیض آثار روضه مقدس منصوب داشته منزل به منزل طی کرده، راه طهران برگرفت

و در نوزدهم شهر شعبان المبارک به مبارکی و فرخی بر تخت جلالت و تاج کیانی فری تازه و شکوهی بی اندازه بخشید.

فتنه جویان اطراف و مفسدان اکناف از خبر ورود مسعود سر طغیان به جیب خذلان فروکشیدند و به گنجی آرمیدند، وزرا و امری درگاه فلک اشتباه را به تشفع و تضرع برانگیختند. لاجرم خاقان پوزش پذیر خطا پوش عطا بخش به نظر اغماض و عفو در هر یک نگریسته ایشان را به مکرمتی جدید امیدواری افزود.

و نواب بهاءالدوله بهمین میرزا از کاشان معزول و مصطفی قلی خان سمنانی به جای او منصوب شد، و نواب امیرزاده آزاده حمزه میرزا در ازای خدمات سفر هرات حکومت قزوین یافت.

و در این ایام نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا فرمانفرمای فارس بنده مؤلف و علی قلی خان سرتیپ افشار را با بعضی تحف و هدایا روانه دارالخلافت نمود، و پس از شرفیابی حضور حضرت سلطانی و معروفیت در خدمت جناب حاجی ابروانی به توقف رکاب مأمور شدیم.

و بعد از رجعت موبک ظفرکوکب پادشاهانه جهازات انگلیس که به بحر عمان و جزایر فارس آمده بودند رجوع کردند، و از جزیره خارک که قریب به بندر ابوشهر است و در آن اجتماع و ازدحام کرده بودند بازگشتند، و سفرا به دولتهای قریب و بعید آمد و شد گرفتند. کارگزاران دولت سنیه آل عثمان از تصرف در بندر محمره کعب به معاذیر پرداختند!

۱. در ایامی که محمدشاه به محاصره هرات مشغول بود، علیرضا پاشا وزیر بغداد به دلیل آنکه رونق تجارت محمره = خرمشهر سبب کاسته شدن رونق اقتصادی بصره بود به محمره یا خرمشهر حمله کرد و جمعی کثیر از زنان و مردان و کودکان را همراه با اموال تجار به اسارت و غارت برد. میرزا جعفرخان مشیرالدوله سفیر ایران در عثمانی از طرف دولت ایران بدین امر اعتراض کرد و دولت مردان عثمانی مدعی محمره شده و آن را جزئی از خاک خود دانسته و عمل و حرکت علیرضا پاشا را امری داخلی قلمداد کردند. به هنگام بازگشت محمدشاه از هرات، سلطان محمودخان پادشاه عثمانی در گذشت و میرزا جعفرخان مشیرالدوله به ادعای آنکه دولت ایران مرا چهار ماهه به دارالخلافت احضار کرده به سوی ایران حرکت کرد و از اوضاع نابه‌سامان دولت عثمانی و شکست عثمانی‌ها از ابراهیم پاشای مصری، اولیای دولت ایران را مطلع کرد. به دنبال عزیمت میرزا جعفرخان مشیرالدوله به سمت ایران، دولت مردان عثمانی پی به نیت حقیقی او برده صارم افندی را به عنوان سفیر ویژه به دربار ایران فرستادند تا به نحوی ←

سفارت حسین خان مقدم آجودان باشی |

و چون جناب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس رنجیده از ایران رفته بود، هم از عرض راه ارض اقدس به حکم پادشاه ذیجاء خلدالله ملکه مقرب الخاقان حسین-خان مقدم آجودان باشی افواج نظام به سفارت فرنگستان خاصه انگلستان مأمور گردید، با تجملی وافی و تدارکی کافی و نواب عاقل و همراهان دانا از راه ارزنة الروم روی به اسلامبول نهاد.

و بعد از وصول در شب پانزدهم رمضان المبارک به اتفاق جناب میرزا جعفر خان مشیرالدوله ایلچی ایران که مأمور به دولت آل عثمان بود به حضور اعلیحضرت سلطان والاشان سلطان محمود خان خداوندگار روم شرفیاب آمدند، و بعد از ظهور مراسم وداد و اتحاد و مواحدت به جهت اظهار جهت جامعه اسلامیة با حضرت شاهنشاه ایران محمد شاه ثانی قاجار رخصت انصراف یافته روانه شد و به دولت نمسا رفته به خدمت ایمپراطور نمسا رسیده و از آنجا به پاریس دارالملک فرانسه شتافته و از آنجا به دولت علیه انگلیس رفته به لوازم مأموریت و سفارت خود اقدام کرده، بعد از مدتی مراجعت نمود.

چون تفصیل سفارت آجودان باشی مذکور را میرزا عبدالفتاح گرمرودی نایب او در رساله‌ای مبسوط تحریر [۴۳] کرده و قریب به سه چهار هزار بیت است، تشریح آن در این محل متناسب نبود و به بعضی از آن در هنگام مراجعت و ورود به دارالخلافه اشارت خواهد رفت.

تتمیم ذکر خوانین و امرای افغانه بعد از رجوع پادشاه از خراسان و آمدن خوانین افغانه به طهران و بیان بعضی از حوادث افغانستان و واقعات این اوان

چون در زمان یورش خراسان و محاصره هرات خوانین و امرای افغانه از در دولتخواهی و خدمتگزاری با شهریار مکرمت شعار در آمده، بعضی به رکاب نصرت مآب آمدند و برخی فرزند و پیشکش فرستادند، محمد عمر خان پسر کهن دل خان سردار قندهار که در رکاب مستطاب بود با بعضی خوانین افغان به دارالملک طهران آمده، در خانه مقرب‌الخاقان غلام حسین خان سپهدار او را منزل دادند و ابواب الطاف بر روی وی گشادند.

اما امیر دوست محمد خان حکمران کابل بعد از مراجعت اردوی شاهنشاهی از ظاهر هرات استماع کرد که قرب سه هزار (۳۰۰۰) کس از سپاه دولت بهیه انگلیس در هندوستان عزیمت افغانستان کرده‌اند، صلاح حال خود را در آن یافت که با امیر نصرالله خان حکمران بخارا اظهار مودتی نماید و در معنی خود را پیوسته بر بسته بدان دولت کند، شاید روزگار او را از آن ممر فایدتی و منفعتی زاید، لهذا با دو نفر از فرزندان خود به بخارا رفته به سعادت ملاقات امیر بخارا فایز شد.

پس از چندی توقف استنباط نمود که امیر را به حکم طبیعت و رخصت ائمه اهل سنت به پسرکهنتر او که در کمال جمال است میلی فاحش و طمع‌ی فاسد روی داده، حفظ و صیانت فرزند را اولی و اهم شمرده چندانکه رخصت رجعت طلبید روی خلاص ندید، ناچار نیم شبی با پسران خود از حصن بخارا بیرون آمده فرار در گرفت و هامون و جیحون همی درنوشت.

امیر بخارا از فرار امیر مفخم مکرم و بردن نور چشم معظم اطلاع یافته، روز روشن بر دیده‌اش شب تاریک شد به حکم آنکه دل داده بود، جماعتی به بازگردانیدن امیر و فرزندش مامور کرد، و منظور خود با ایشان باز گفت. سواران به امیر دوست محمد خان رسیدند و او را به رجعت تکلیف عنیف کردند، امیر تن در